

گونه‌شناسی نامهای کنیه سان برای مطالعه رجال حدیث

احمد پاکتچی^۱

چکیده

نامهای کنیه سان. یعنی آن دسته از نامهای خاص که از ترکیب «اب» یا یک جزء پسین ساخته می‌شوند. در مطالعات اسلامی به طور کلی و در مطالعات رجالی به طور خاص. از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. بی‌تردید، کاوش در کارکرد فرهنگی کنیه در تاریخ جوامع عربی از یک سو و بررسی وجه نامگذاری و تحلیل معنایی نامها از سوی دیگر، گامی مهم در نامشناسی^۲ اسلامی است و درک معنای نهفته در این نامها، در گرو آن است که پیشتر، گونه‌های آن شناخته و کارکرد هر گونه، بررسی گردد. در این مقاله، بر پایه اسناد و شواهد تاریخی نشان داده شده است که بسیاری از کنیه سانها الزاماً کنیه نیستند. اماگاه بخشی از کارکرد کنیه را بر عهده می‌گیرند و گاه به عنوان لقب ایفای نقش می‌کنند. این در حالی است که این کنیه سانها از ارزش معنایی بیش از کنیه اصلی برخوردارند. این مقاله همچنین با به دست دادن صورتبندی‌هایی درباره نحوه ساخت کنیه سانها، بر آن است تا رابطه‌ای مشخص میان ساخت کنیه و کارکردهای فرهنگی آن برقرار نماید. در بخش پایانی یک روان عملی برای بازشناسی گونه نامهای کنیه سان پیشنهاد شده است.

کلید واژه‌ها کنیه، کنیه سان، کنیه واره، کنیه نما، نام، لقب، نامشناسی.

طرح مسأله

نامهای کنیه سان، یا نامهای خاص^۳ دوبخشی که از ترکیب «اب» با یک بخش ثانوی ساخته می‌شوند، در مطالعات اسلامی - عربی از ارزش تاریخی ویژه‌ای برخوردارند. در

۱. استادیار گروه آموزشی علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق(ع)

2. onomastics

3. proper names

تداول آنان که با این حوزه آشنايند، بدون آنکه تفصیلی در میان باشد، این نامها به طور عام عنوان «کنیه» یافته‌اند. در نگاه نخست به نظر می‌آید که کنیه یکی از کهنترین و استوارترین رسوم عربی است و دانسته‌های سنتی ما درباره آن، عاری از ابهام و تردیدهاست. با این همه در این مقاله، سعی بر آنست تا نشان داده شود که آنچه ما براساس معرفی سنتی درباره کنیه می‌دانیم، بسیار اندک و بسر ابهام آلود است.

اگر هر نام مرکب از اب و یک جزء پسین را کنیه بدانیم، کنیه همواره آن کاربردی را ندارد که در شناخت عمومی ما از آن انتظار می‌رود و اگر نقش کنیه به عنوان تعبیری احترام‌آمیز که در خطابی کنایی، جایگزین نام می‌شود، مورد نظر باشد، بسیاری از نامهایی که اکنون کنیه شمرده می‌شوند، کنیه نخواهند بود.

بی‌تردید، مطالعه جایگاه فرهنگی کنیه در تاریخ جوامع عربی از یک سو و بررسی وجه نامگذاری و تحلیل معنایی نامها از دگر سو، گامی مهم در نامشناسی عربی است. در صورتی که کنیه با شکل پیش نمونه خود، ساخته شود که همان ترکیب اب با نام بزرگترین فرزند ذکور صاحب نام است، انتظاری که از آن می‌رود، متفاوت با مواردی است که کنیه با الگوهای دیگر ساخته شود و درک درست الگو در گرو دانستن آنست که اساساً این کنیه دارای چه کارکردی بوده است. در گامی فراتر باید گفت، درک معنای نهفته در نامهای کنیه سان و راه یافتن به تحلیل آنها، خود در گرو آنست که پیشتر گونه‌های آن شناخته و کارکرد هر یک بررسی گردد.

برآوردی از تعاریف سنتی

در طی سده‌های متمادی، به رغم آگاهی وسیع نویسندگان درباره گونه‌های مختلف کنیه، نظریه‌هایی در خصوص گونه‌شناسی کنیه شکل نگرفته و تعاریف به دست داده شده نیز در مراحل ابتدایی خود مانده است.

با درنوردیدن چندین سده، در اواخر سده ۶ق، ابن اثیر که در المرصع، به تبیین معنایی کنیه‌های متنوع پرداخته، در مقدمه کتاب، برخلاف انتظار، به مبانی نظری مهمی در این باره اشاره نکرده و حتی سخن او در باب منشأ کنیه، حاکی از افسانه‌ای عامیانه و به دور از داده‌های تاریخی است (ص ۶).

جرجانی، در اواخر قرن ۸ ق، در التعریفات، کنیه را چنین تعریف می‌کند: «کنیه آنست که اول آن اب یا ام یا ابن یا ابنة باشد (ص ۲۴۱). تعریفی نزدیک به آن نیز از شهید ثانی رسیده است (۳۹۷/۸). در واقع این تعریف تنها به صورتبندی ساخت نام، آن هم تنها در بخش اول و نه واژه پسین توجه کرده است. مدتها بعد، مناوی تعریف جرجانی را چنین تکمیل کرده است: «کنیه، عَلَمی است که اول آن اب یا ام یا ابن یا ابنة باشد و آن در اکثر موارد برای مسماهای خود با یک جزء پیشین ساخته می‌شود، نه آنکه ابتداءً وضع شود» (ص ۶۱۱). اخذ «عَلَم» بودن در تعریف کنیه چندان بر ارزش واقعی تعریف نمی‌افزاید، اما توضیح افزوده در بخش اخیر تعریف، ناظر به مسأله وضع در خصوص کنیه است و تا حدی ارزش تعریف را ارتقا می‌دهد.

در واقع بسیاری از عالمان قرون متقدم و میانه که درباره شناسایی کنیه افراد سخن گفته‌اند، به مطالعه ویژگی‌های نحوی و احکام فقهی کنیه پرداخته‌اند، اما درباره چیستی و گونه‌های کنیه جز اشاراتی پراکنده نداشته‌اند.

از معدود کسانی که به گونه‌های کنیه عنایت داشته‌اند، نووی است که در آثار گوناگون فقهی، حدیثی و رجالیش به این موضوع توجه کرده است (از جمله نووی، تهذیب...، ۴۱/۱، الاذکار، ۲۹۶-۲۹۷). او در بخشی از مباحث فقهی خود در باب کنیه، چنین می‌آورد: «کنیه گرفتن جایز است، خواه برای شخص فرزندی باشد یا نه، خواه کنیه ابوفلان باشد یا ابوفلانه، ام فلان باشد یا ام فلانه. کنیه به غیر نام انسان نیز جایز است، همانند ابوهریره، ابوالمکارم، ابوالفضائل و ابوالمحاسن» (نووی، المجموع، ۴۳۸/۸). نووی در این یادکرد خود، سه نکته مهم را درباره گونه‌های کنیه یادآور شده است، مهمترین آنها اعتقاد وی به روا بودن این گونه‌های کنیه‌گذاری است، بدون آنکه از دیدگاه او تفاوت معنا داری میان گونه‌ها وجود داشته باشد.

رضی الدین استرآبادی نکته‌ای در خور توجه در بیان تفاوت میان کنیه و لقب، یادآور شده است: لقب به اعتبار معنای لفظی خود می‌تواند متضمن مدح یا ذم باشد، اما برخلاف آن در کنیه صرف عدم تصریح به نام فرد، خود موجب بزرگداشت است (رضی، ۲۶۵/۳). این توضیح نشان می‌دهد که استرآبادی ارزش لفظی کنیه را در دلالت بر مدح و ذم کاملاً خنثی می‌شمرد. ابن حجر عسقلانی که یادکردهای نووی را مورد

توجه قرار داده و به تکمیل آن پرداخته است، در اشارات پراکنده خود، از گونه‌ای کنیه سخن آورده که در عمل به عنوان لقب به کار می‌رفت. وی به ارزش قاموسی^۱ کنیه نیز وقوف داشته است (فتح الباری، ۱/۵۳۶).

چنین می‌نماید که در تحقیقات عصر اخیر نیز پیشرفت مهمی در باب شناخت کنیه صورت نگرفته است. باریبه دومینار در ۱۹۰۷م، در فهرستی از نامها، بدون آنکه تصویری نظام یافته به دست دهد، براساس گزارشهای موجود در منابع عربی، به تحلیل معنایی شماری از کنیه‌ها پرداخته است (باریبه دومینار، ۱۸۹ به بعد). چندی بعد در مقاله‌ای که ونسینک در ویرایش نخست دائرة المعارف اسلام نوشت و در ویرایش دوم سامانی نو یافته، اگرچه به گونه‌های کنیه مختصراً توجهی کرده، اما از حد مضامین نووی و ابن حجر چندان فراتر نرفته است. تنها نکات افزوده این است که برخی کنیه‌ها لقبی است براساس یک ویژگی یا خُلق شخصی، مانند ابوالدوانیق و ابوهریره؛ و اینکه در مواردی بسیار اندک مانند ابوجهل کنیه دارای بار معنایی منفی و نکوهش‌آمیز است (ونسینک، ویراست ۲، ۳۹۵).

پیشینه نامهای کنیه سان

پیشینه در اساطیر و تاریخ باستان. محققانی چون ونسینک با روی آوردن به جایگاه کنیه به عنوان تابو^۲ و با مرتبط ساختن کنیه و رسوم خاکسپاری (ونسینک، ویراست ۱، ۱۱۹)، چنین می‌نماید که سابقه کنیه را در گذشته‌های دور پیش از اسلام جستجو می‌کرده‌اند. باید گفت در سنت عربی که به انساب و اخبار پیشینیان اهمیت فراوانی می‌داده‌اند، کاربرد کنیه برای شخصیتهای مربوط به گذشته‌های دور هرگز مرسوم نبوده است. حتی بزرگانی چون عدنان و مضر که از نیاکان نامدار عرب بوده‌اند، یا خالد بن سنان که به عنوان پیامبری نه چندان دور از عصر پیامبر(ص) شناخته می‌شده است، به کنیه‌ای نامور نبوده‌اند.

نمونه‌های متعدد نامهایی که بخش اول آنها را اب تشکیل داده است، در اساطیر و گزارشهای تاریخی اقوام گوناگون سامی، نشان از آن دارد که این صورتبندی ساخت نام

1. lexical value

2. taboo

در میان اقوام سامی، از پیشینه و گستره در خور توجهی برخوردار بوده است. در این باره پیش از همه باید از نامهای یادشده در متون عهد عتیق یاد کرد که از مشهورترین نمونه‌های آن است: ابشالوم، فرزند داوود(ع) از پادشاهان بنی اسرائیل (دوم سموئیل، ۳:۳ و دیگر جایها)، ایثار، نخستین پسر اخی ملک چهارمین کاهن بزرگ یهود (اول سموئیل، ۲۰:۲۲ و دیگر جایها)، ایاساف پسر عموی حضرت موسی(ع) (خروج، ۶:۲۴ و دیگر جایها)، ایشور از رجال بنی اسرائیل (اول تواریخ ایام، ۲: ۲۸-۲۹)، ایملک پادشاه جرار (پیدایش، ۲:۲۰ و دیگر جایها)، ابیناداب از رجال بنی اسرائیل (اول سموئیل، ۱:۷ و دیگر جایها)، اینوعم از رجال بنی اسرائیل (داوران، ۶:۴ و دیگر جایها)، ابیهود و ایشوع نوادگان بنیامین (اول تواریخ ایام، ۳:۸-۳:۲) برای جزء اسمی اب، نک: گزنیوس، ۳). درباره نام حضرت ابراهیم(ع) (شکل عبرانی، ابرام/ابراهام) نیز با وجود اختلاف اقوال در خصوص جزء پسین، اینکه جزء آغازین همان واژه مشترک سامی «اب» بوده باشد، از مقبولیت گسترده‌ای نزد محققان برخوردار است (نک: گزنیوس، ۴؛ نیز سارنا، ۱۱۲).

در کنار نامهای عهد عتیق، باید به نامهای حکام و پادشاهان عرب اشاره کرد که از طریق کتیبه‌ها و نسب نامه‌ها به دست آمده و در فهرس پادشاهان و امیران باستانی عرب نقش بسته است. این نمونه‌ها عبارتند از: ابکرب یثع، پادشاه معین؛ اب یدع یثع، پادشاه معین؛ اب یثع بن الیفع ریام، پادشاه معین، ایشع پدر یرعش، فرمانروای حضرموت؛ یدع اب غیلان، فرمانروای حضرموت؛ اب یزع، فرمانروای حضرموت؛ یدع اب ذبیان یهنعم، فرمانروای قطبان؛ ابن شیم، فرمانروای قطبان؛ اب عم ابن اب شم فرمانروای قطبان؛ اب کرب احرس، از فرمانروایان حمیر؛ ابوکرب بن معدی کرب، از پادشاهان همدان و اب کرب اسعد، از پادشاهان حمیر (جواد علی، ۸۴/۲، ۸۶، ۸۸، ۱۳۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۳۰۹، ۳۷۹ مکرر، ۵۲۹، به ترتیب؛ برای فرد اخیر با ضبط ابوکرب اسعد، نیز نک: ابن قتیبه، ۶۰؛ مسعودی، ۸۲/۱).

در یادکردهایی که منابع اسلامی از برخی شخصیت‌های اساطیری یا تاریخی عرب دارند، نیز می‌توان نمونه‌هایی از نامهای کنیه سان را بازجست. از آن دست می‌توان به ابومالک عمرو بن سبا جد شاهان سبا (مسعودی، ۴۸/۲؛ بدون کنیه ابومالک: طبری،

التاریخ، ۱۳۰/۱؛ مقدسی، ۱۱۷/۴) و ابوشمر بن حارث از نوادگان عمرو مزقیاء از ملوک ازد (ابن حیب، ۳۷۲؛ ابن حزم، ۳۷۲) اشاره کرد. از جمله شخصیت‌های نامبردار در انساب عرب که می‌توان براساس توالی نسلها حدود زمانی آنان را تخمین زد، می‌توان به این کسان اشاره کرد:

ابوحباح بن کلب بن ویره از اجداد قبیله قضاعه (ابن حزم، ۴۵۵) که بر پایه اطلاعات موجود درباره نسب نائله بنت فرافصة همسر عثمان، به تخمین معاصر الیاس بن مضر نیای شانزدهم پیامبر (ص) بوده است (مصعب زبیری، ۱۰۵؛ ابن شبه، ۹۸۱/۳؛ ابن سعد، ۵۴/۳؛ ابن حزم، ۴۵۶).

ابوسوده بن نهد از اجداد قبیله قضاعه (ابن حزم، ۴۴۶) که بر پایه اطلاعات موجود درباره نسب ابوعثمان نهدی و قسوره بن معلل والی سجستان در عصر اموی، وی به تخمین معاصر، کعب بن لؤی نیای هفتم پیامبر (ص) بوده است (برای ابوعثمان، نک: ابن سعد، ۹۷/۷؛ ابن حزم، ۴۴۷؛ خطیب، تاریخ، ۲۰۰/۱۰؛ برای قسوره، ابن حزم، همانجا). ابوسود بن مالک بن حنظله از اولاد زید مناة (ابن قتیبه، ۷۷، برخی نسخ، ابن حزم، ۴۶۷) که از نظر توالی نسلها در نسل مره، نیای ششم پیامبر (ص) جای داشته است. نام این فرد در برخی دیگر از منابع به گونه‌ای ضبط شده که با کتبه سان سازگاری ندارد (مثلاً ابن قتیبه، ۷۷، بیشتر نسخ).

ابواخزم بن ربیعه بن جرویل بن ثعل (ابن حزم، ۴۰۲، ۴۷۶؛ ابن عساکر، ۳۵۷/۱۱؛ ابن ماکولا، تهذیب...، ۸۲) پسر عموی لید بن سنبس بن معاویه بن ثعل از قبیله طی که بر پایه اطلاعات موجود درباره برخی شخصیت‌های طایفی عصر نبوی، می‌توان لید و هم طبقه او ابواخزم را به تخمین معاصر کلاب نیای پنجم پیامبر اکرم (ص) دانست. در صدر این شخصیتها، رافع بن عمیره از صحابه قرار دارد که داده‌های نسب او با نسب‌نامه‌های برخی از اصحاب سنبسی همچون معن بن قیس، زید بن حصن و قصیل بن ظالم تأیید می‌شود (برای نسب رافع، نک: ابن سعد، ۶۷/۶؛ ابن عساکر، ۱۱/۱۸؛ ابن اثیر، اسد، ۱۵۶/۲؛ برای نسب معن و زید نک: ابن حزم، ۴۰۲؛ برای نسب قصیل، نک: ابن اثیر، همان، ۲۰۵/۴؛ ابن حجر، الاصابه، ۴۴۲/۵).

ابوبکر بن کلاب بن ربیعه از اجداد قیس عیلان (ابن حزم، ۴۶۹؛ نیز ابن درید، ۲۹۶؛

یاقوت، ۴/۱۴۳) که بر پایه اطلاعات موجود دربارهٔ تسلسل نسب وی، او به تخمین معاصر کلاب بن مره نیای پنجم پیامبر (ص) بوده است.

سرانجام باید به شخصیت‌های اسطوره‌ای - تاریخی اشاره کرد که زمان زندگی آنها حتی در روایات عرب با تردیدی گسترده روبه‌رو بوده است. از اینان فردی به نام ابوسعبد به عنوان نماد طول عمر نزد عرب شناخته شده که گفته می‌شود نامش مزید بن سعد یا لقیم بن لقمان بوده است (ابن اثیر، المرصع، ۱۵۹). دیگر باید از ابورغال نام برد که براساس روایات، مردی دچار شده به بلایی آسمانی از قبیلهٔ ثقیف یا از بازماندگان ثمود بوده و در منابع اسلامی با موضوعات متنوع یاد او بر جای مانده است (ابن هشام، ۱/۱۶۶؛ ازرقی، ۲/۱۳۳؛ طبری، التاریخ، ۱/۱۴۱، ۴۴۱؛ احمد، المسند، ۲/۲۹۶؛ ابوداود، ۳/۴۶۴-۴۶۵). نام او را گاه زید بن مخلف (یاقوت، ۳/۵۳) و گاه قسی بن منبه ضبط کرده‌اند (ابوالفرج، ۴/۷۶)، در حالی که می‌دانیم قسی بن منبه ملقب به ثقیف، نیای قبیلهٔ ثقیف است (ابن سعد، ۱/۶۰؛ ابن هشام، السیره، ۱/۱۲۲).

در جمع بندی این بخش باید گفت، صرف نظر از نمونه‌هایی چون ابومالک عمرو بن سبأ، ابوسعبد و ابورغال که احوال آنان به شدت با اسطوره درآمیخته است، در موارد اشاره شده عموماً نام‌های کنیه سان، نام اصلی افراد نامبرده بوده است.

پیشینه در عصری نزدیک به ظهور اسلام. با مروری بر اساسی‌ترین کتب انساب، در نسل‌های پس از عبد مناف نیای سوم پیامبر (ص) کنیه سانها (به عنوان نام اصلی یا کنیه) همچنان قابل پی‌جویی است. در منابع نسب شناختی، از فردی با نام ابوعمر و در شمار پنج فرزند عبدمناف سخن آمده که فرزندی از او بر جای نمانده است (مصعب زبیری، ۱۵؛ ابن قتیبه، ۷۱) این در حالی است که در دیگر منابع تنها به چهار فرزند عبدمناف اشاره شده و یادی از ابوعمر و در میان نیست (ابن هشام، همان، ۱/۲۳۳-۲۳۴؛ ابن حزم، ۱۴). در صورت تکیه بر صحت ضبط منابعی که از ابوعمر و یاد آورده‌اند، بر پایه آنچه از ظاهر منابع برمی‌آید، این نام، نام اصلی این شخصیت و نه کنیه او بوده است.

در نسل پسین باید از نام ابوالحارث برای عبدالمطلب پدر بزرگ پیامبر (ص) سخن آورد که در شماری از منابع اسلامی به عبدالمطلب نسبت داده شده است (مثلاً ابن هشام، همان، ۱/۳۱۱؛ کلبی، ۲۸؛ ابن حبان، الثقات، ۲/۱۳۶؛ شاذان بن جبیر، ۲۶). به

هر حال، در صورت ثبوت کاربرد این نام در عصر عبدالمطلب، این از نخستین نمونه‌های کاربرد نامی با ترکیب کنیه برای شخصی است که نام اصلی مشخصی نیز برای او ثبت شده است (قس: طبری، تاریخ...، ۵۰۱/۱، که ابوالحارث را کنیه برای مطلب بن هاشم دانسته است).

در نسل عبدالمطلب، برخی از منابع انساب فردی به نام ابوصیفی را بدون آنکه نام اصلی برای او ذکر شده باشد، برادر او شمرده‌اند (ابن حزم، ۱۴). در همان نسل باید از پسر عمه عبدالمطلب، ابومهمه یاد کرد که عمرو یا حبیب به عنوان نام اصلی او ضبط شده است (مصعب زبیری، ۱۵؛ ابن حزم، ۱۷۶). در همان نسل، فهرست فرزندان مطلب بن عبدمناف در بردارنده شماری از کنیه‌ها و عناوین کنیه و در برخی موارد احتمالاً نام اصلی است (نک: ابن حزم، ۷۲). همچنین از جد امیه بن ابی الصلت ثقفی یاد آمده که نام ابوزمعه بر خود داشته است، بدون آنکه نام اصلی دیگری برای او به دست داده شده باشد (مسعودی، ۵۹/۲) و از مردی خزاعی به نام ابوکبشه و هب بن عبدمناف بن زهره سخن رفته که بر قریش در باورهای مذهبی خرده‌گیری‌هایی داشته است (زمخشری، الفائق، ۳۲/۳؛ نیز ابن سعد، ۵۹/۱؛ حاکم، المستدرک، ۶۵۶/۲، ۴۰۷/۳). از جمله زنان کنیه بر، در همین نسل نیز باید از ام البنین همسر مالک بن جعفر بن کلاب یاد کرد که بر پایه اطلاعات موجود درباره نسب همسر وی، مالک، به تخمین معاصر عبدالمطلب نیای نخست پیامبر (ص) بوده است (سیبویه، ۲۳۵/۲؛ قس: ابن حزم، ۲۸۵).

در نسل فرزندان عبدالمطلب، کنیه‌ها و عناوین کنیه با دو کاربرد دیده می‌شود: کاربرد نخست، ناظر به مواردی است که ترکیب اب با جزء پسین، نام اشهر شخصی را ساخته است، در حالی که در منابع نسب‌شناسی برای آن شخص نام اصلی به خصوصی نیز منظور شده، هر چند آن نام اصلی هرگز نامی مشهور و شناخته برای عموم نبوده است.

نمونه‌هایی از این کاربرد درباره دو تن از فرزندان عبدالمطلب، یعنی ابوطالب و ابولهب دیده می‌شود که در منابع برای آنان عبدمناف و عبدالعزی به عنوان نام اصلی ذکر شده است (برای ابوطالب نک: مصعب زبیری، ۱۷؛ کلبی، ۲۸؛ ابن بابویه، ۱۲۰؛ شریف رضی، ۶۸؛ مسعودی، ۱۰۹/۲؛ یاد کرد عمران به عنوان قول ضعیفی در نام ابوطالب، ابن

عنبه، ۲۰؛ برای ابولهب، مصعب زبیری، ۱۸؛ طبری، تفسیر، ۳۳۷/۳۰؛ حاکم، معرفه...، ۱۷۱؛ ابن حزم، ۱۵). البته برخی از منابع نیز یادآور شده‌اند که نام آنان همان کنیه بوده است، به تعبیر دقیقتر نام اصلی آنان همان کنیه سان بوده است. افزون بر شماری از نسب شناسان اهل بیت (نک: ابن عنبه، همان)، حاکم این نکته را به عنوان قول اکثر متقدمان و حتی خبر متواتر نقل کرده است (نک: حاکم، المستدرک، ۱۱۶/۳؛ همو، معرفه...، ۱۸۴). درباره ابولهب نیز گاه گفته شده که این ترکیب نام اصلی بوده است (نک: طبرسی، ۴۷۶/۱۰؛ قس: زمخشری، الکشاف، ۸۱۴/۴). عمیلة بن اعزل عدوانی که در اواخر عصر جاهلی سالها سرپرستی حجاج را بر عهده داشته، به ابوسایرة شهرت داشته و به گفته کلبی، این نام را به مناسبت وظیفه‌اش یافته بوده است (نک: کلبی، ۴۷۱؛ درباره وی نیز: مسلم، الصحیح، ۸۹۲/۲؛ ابن هشام، ۲۵۲-۲۵۳؛ ابویعلی، ۴۳۶/۳؛ ازرقی، ۱۸۷/۱).

گونه دیگر از کاربرد کنیه سان، ناظر به مواردی است که این نام، نام اصلی شخص نامبردار است و نام دیگری برای او در کتب نسب شناختی به ثبت نرسیده است. نمونه‌های این کاربرد را در همین نسل، می‌توان در شناخه عبدشمسی از بنی عبدمناف باز یافت، آنجا که در شمار فرزندان امیه اکبر فرزند عبدشمس، از شش تن به نامهای حرب و ابو حرب، سفیان و ابوسفیان، عمرو و ابو عمرو یاد آمده است (نک: ابن قتیبه، ۷۳؛ نیز برای فردی به نام ابونابت مورد اشاره اعشی، سیبویه، ۵۱۰/۳). در منابع انساب و اخبار عرب، نشانی در دست نیست تا ما را متقاعد سازد که کاربرد کنیه دارای سابقه‌ای بیش از این حد ضبط شده در منابع نسب شناختی قابل پی جویی باشد.

در مجموع به نظر می‌رسد نمونه‌های ارائه شده از کاربرد کنیه به عنوان نامی کنایی در کنار نام اصلی، از اواخر سده ۶ میلادی در انساب عرب وارد شده است و به گذشته‌ای دورتر از نسل عبدالمطلب (۵۷۸د) پدر بزرگ پیامبر (ص) بازمی‌گردد. با تکیه بر این نکته، می‌توان این احتمال را طرح کرد که شاید رواج کنیه در میان عرب، مربوط به تحولات فرهنگی سریع و نسبتاً وسیعی باشد که در عصر عبدالمطلب در اواسط آن سده در منطقه‌ای با مرکزیت مکه رخ داد و فرهنگ عربی را وارد مرحله‌ای جدید از تاریخ خود ساخت. در صورت صحت این فرضیه، هسته مرکزی گسترش سنت کنیه در میان

عرب، اشراف قریش بوده‌اند و این رسم نامگذاری با شتابی سریع در طی دو نسل از قرشی به غیر قرشی، از مکی به غیر مکی و از شریف به عموم مردم گسترش یافته است. حدود یک سده پس از آن، عمر خلیفه دوم از کنیه‌هایی چون ابوسلمه، ابوحنظله، ابو عرفطه، ابومرّة و در روایتی ابوسلمه و ابوقتاده به عنوان کنیه‌هایی مأنوس و متناسب با سنت عرب یاد کرده است (نک: ابن شبه، ۷۵۳/۲؛ ابن عساکر، ۵۹/۳۸؛ به نقل از زبیر بن بکار، ابن ابی حدید، ۳۴۳/۶).

جایگاه فرهنگی کنیه

مفهوم کنیه و فرهنگ تکنیه. کنیه از نظر واژگانی، اسم مصدری برای کنایه است و کاربرد آن بدین معنا در سده نخست هجری و اوایل قرن دوم کاملاً معمول بوده است. از جمله نمونه‌های برجای مانده از این کاربرد، می‌توان به سخنی از عبدالله بن عمر اشاره کرد، بدین مضمون که عبارت «رَعَمَ» کنیه (کنایه) برای «کذب» است (طبری، جامع البیان، ۱۲۱/۲۸). شریح قاضی در همان دوره در اشاره‌ای به همین نکته، یادآور شده که برای هر چیزی «کنیه‌ای» (تعبیر کنایی) وجود دارد و کنیه کذب «زعموا» است (ابن ابی شیبّه، ۲۵۲/۵). سرانجام باید به سخن غالب قطان در اوایل قرن دوم اشاره کرد که تعبیر «جَدَّت» را کنیه‌ای (تعبیر کنایی) برای بدخلقی دانسته است (بخاری، تاریخ، ۱۶۴/۳).

تعبیر کنایی از یک انسان، بدون آنکه به نام او اشاره شود، در جوامع گوناگون انسانی گاه به عنوان گونه‌ای از بزرگداشت شناخته شده و شواهد برجای مانده حاکی از آنست که تعبیر کنیه در سده نخست هجری در این کاربرد نیز رواج داشته است. نخست باید به حدیث نبوی اشاره کرد که در آن از گرفتن کنیه پیامبر (ص) نهی شده است (بخاری، صحیح، ۵۲/۱...؛ مسلم، صحیح، ۱۶۸۲/۳-۱۶۸۴؛ ترمذی، ۱۳۶/۵). سپس باید به سخنی از خلیفه دوم اشاره کرد که خواهان «شیوع دادن کنیه‌ها» بوده است (قرطبی، ۳۳۰/۱۶). با این حال به نظر می‌رسد در اواسط سده نخست هجری، هنوز کنیه معنایی عام داشته و شامل هر گونه تعبیر غیر صریح از افراد، می‌شده است. از جمله باید به حکایتی اشاره کرد با این مضمون که در عصر خلافت معاویه تعبیر «امیرالمؤمنین» برای

خلیفه یک کنیه محسوب می‌شده است (نک: هیشمی، ۱۹۸/۵، به نقل از طبرانی).^۱ مجموعه‌ای از حکایات بر جای مانده از سده نخست هجری، همچنین نشان از آن دارد که در طی آن سده، رسم یادکرد از افراد به نامهای غیرصریح به تدریج روی به افزایش نهاده، به طوری که در پایان آن سده، رسمی استوار بوده است (برای نمونه‌ای در شعر فرزدق، نک: ابن جنی، ۵۲۸/۲).

این رسم تا سده سوم به اندازه‌ای تثبیت شده بود که مردم در بدو آشنایی نخست از کنیه مخاطب خود پرسش می‌کرده‌اند. ابوالعباس میرد گزارش گویایی در این باره به دست داده است (خطیب، تاریخ...، ۳۳۸۵). در شعری مربوط به سده‌های نخست نیز کنیه و لقب با یکدیگر مقایسه شده و برخلاف لقب که بار نکوهشی دارد، کنیه را دربردارنده «اکرام» دانسته‌اند (ابن اثیر، المرصع، ۳۶).

نامگذار در کنیه، یکی از پرسشهایی که در پژوهشهای مربوط به کنیه کمتر بدان توجه شده و اهمیت بسیاری در شناخت کارکرد کنیه دارد، کیستی نامگذار است. جالب توجه است که کیستی نامگذار حتی در متون سنتی به طور مشخصی مورد توجه قرار نگرفته است، اما در گزارشهای کهن نمونه‌هایی بر جای مانده که به طور ضمنی دربردارنده اطلاعاتی سودمند در این باره است.

پیش از همه باید به نمونه‌هایی اشاره کرد که افراد، به طور معمول، به هنگام تولد پسر نخست خود، همزمان با نامگذاری او برای خود کنیه برمی‌گزیدند. از جمله این نمونه‌ها، خبری منقول در منابع حدیثی اهل سنت است، حاکی از آنکه امام علی (ع) مایل بود نخستین زاده خود را حرب نام نهد تا کنیه ابو حرب را برای خود برگزیند، اما پیامبر (ص) نام حسن را برای او برگزید و امام (ع) به ابوالحسن کنیه گرفت (طیالسی، ۱۹؛ بزار، ۳۱۵-۳۱۶؛ طبرانی، ۹۷/۳). اگرچه این خبر در منابع امامی تأیید نشده است، اما صحت صدور آن در مورد خاص امام (ع) مورد نظر در استناد نیست و آنچه در اینجا در خور تکیه است، رسم کنیه‌گذاری است که مبنای صدور یا ساخت این خبر بوده است. در تأیید رسم یاد شده، باید یادآور شد که انتخاب کنیه توسط افراد برای خویش، پیش از

۱. در متن چاپی طبرانی، ۲۹/۹، به جای کنیه، تحیه ضبط شده است.

آنکه فرزندی برای آنان متولد شده باشد، در صدر اسلام امری دور از انتظار بوده است. حکایت‌های متعددی از عصر صحابه بر جای مانده که همه بر مرسوم بودن انتخاب کنیه توسط خود فرد تأکید دارند که از آن جمله می‌توان به مواردی مربوط به مغیره بن شعبه (ابن ابی عاصم، ۲۰۲/۳؛ ضیاء مقدسی، ۱۷۹/۱)، عبدالرحمن بن عمر (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۴۴۵/۴؛ ابن حجر، الاصابه، ۳۳۹/۴) و عبدالله بن سائب مخزومی (خطیب، تاریخ، ۴۶۱/۹؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۵۷۴/۲؛ ذهبی، ۳۹۰/۳) اشاره کرد.

روایتی مشهور حاکی از آنست که امام علی (ع) از رسول اکرم (ص) درخواست کرد تا اجازه دهد فرزند بعدی خود را محمد نام نهد و کنیه ابوالقاسم را نیز برای او برگزیند (مثلاً نک: بیهقی، السنن، ۳۰۹/۹)، اما فارغ از این نمونه استثنایی، نمونه‌هایی در دست نیست که بتواند انتخاب کنیه توسط پدر برای فرزند را به عنوان یک رسم اثبات نماید. حتی شواهدی برخلاف آن در دست است، چنانکه عبدالرحمن فرزند خلیفه دوم بدون مشورت با پدر و با وجود مخالفت او کنیه ابوعیسی را برای خود برگزیده بود (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۴۴۵/۴؛ ابن حجر، الاصابه، ۳۳۹/۴).

انتخاب کنیه توسط یک شخصیت برجسته اجتماعی نیز در میان عرب امری مرسوم بود و در آثار محدثان نیز به وجود چنین امری توجه شده است (مثلاً نک: ابن عبدالبر، التمهید، ۲۰۳/۱۹؛ زرقانی، ۹۸/۲). اعطای کنیه‌هایی از سوی پیامبر (ص) به کسانی از صحابه، از برجسته‌ترین نمونه‌های آن است؛ البته در این میان موارد خاصی نیز دیده می‌شود که نباید به سادگی به کسانی جز پیامبر (ص) گسترش داده شود. از این موارد خاص، می‌توان به کنیه دهی صهیب بدون داشتن فرزند به ابویحیی (احمد، المسند، ۳۳۳/۴، ۱۶/۶؛ ابن ماجه، ۱۲۳۱/۲؛ حاکم، المستدرک، ۳۱۰/۴؛ بیهقی، شعب، ۴۷۸/۶)؛ برادر شیرخوار انس بن مالک به ابوعمیر (بخاری، الصحيح، ۲۲۹۱/۵؛ ابن حبان، الصحيح، ۱۵۸/۱۶) و صفوان بن امیه پیش از آنکه اسلام آورد، به ابووهب اشاره کرد (عبدالرزاق، ۱۲۲/۶).

با این وصف، اصل کنیه دهی توسط شخصیت‌های متنفذ در دوره‌های پسین نیز تداول داشته و نمونه‌هایی از آن شناخته شده است؛ مانند کنیه دهی فرافصه حنفی به ابوحنسان

توسط خلیفه دوم (عبدالرزاق، ۱۲۲/۶)، کنیه دهی انس بن سیرین به ابوحمزة توسط انس بن مالک (ابن حبان، مشاهیر، ۹۱) و نسلها بعد کنیه دهی ابوزرعه دمشقی توسط ابوحاتم رازی (ذهبی، ۶۷/۱۳). جاحظ که درباره کنیه یکی از معاصرانش ابوخزیمه کنجکاو شده، نخست پرسش کرده است که آیا کسی این کنیه را بر او نهاده، یا خود آن را برگزیده است (جاحظ، ۵۷۰/۱)، گویی هر دو حالت برای او قابل انتظار بوده است.

زنان پس از تولد فرزند همچون مردان به بزرگترین پسر خود کنیه می‌گرفتند و از همین رو بود که بسیاری از زوجهای عصر صحابه، دارای کنیه مشترک بودند؛ مانند ابوسلمة و ام سلمة، ابودرداء و ام درداء و... در برخی از منابع به این رسم به عنوان «عادت عرب» اشاره شده (رافعی، ۳۶۳/۱) و برخی از محدثان فهرست این زوجهای هم‌کنیه را در تک‌نگاری‌هایی ثبت کرده بودند. از آن جمله باید به کتابی در چهار جزء با عنوان سن واقمت کنیه کنیه زوجه از ابن عساکر اشاره کرد (یادکرد: ذهبی، ۵۶۰/۲۰؛ اثری با همین عنوان از سیوطی، حاجی خلیفه، ۸۹۴/۱).

برای زنانی که فرزندی نزاده بودند، استفاده از کنیه امر معمولی نبوده، ولی گاه از سوی بزرگان به چنین زنانی نیز کنیه داده می‌شد؛ برجسته‌ترین نمونه آن کنیه دهی پیامبر (ص) به عایشه به درخواست خود او اندکی پس از ازدواج با پیامبر است (نک: ابن ماجه، ۱۲۳۱/۲؛ ابن ابی شیبه، ۳۰۰/۵).

کارکرد اجتماعی کنیه. مطالعات سنتی درباره کنیه و جایگاه آن در فرهنگ عرب، عموماً وامدار مطالعات زبانشناختی و ادبی کلاسیک است. در منابع فقهی به خصوص در سده‌های میانه، جز مورد نهمی از جمع میان نام و کنیه پیامبر (ص)، کنیه تنها از این نظر اهمیت یافته که خواندن بدان در بردارنده گونه‌ای حرمتگذاری است (مثلاً نک: علامه حلی، ۴۲/۲؛ نووی، المجموع، ۴۳۸/۸). در حوزه مطالعات رجالی، با وجود آنکه شناخت کنیه‌ها نقش بسیار پراهمیتی ایفا می‌کرده و آثار متعددی در این باره توسط محدثان نوشته شده است، درباره نقش فرهنگی کنیه جز اشاراتی جسته و گریخته نیامده است. در زبانشناسی کلاسیک عربی، برای نحویان مسائلی چند در پیرامون اعراب کنیه مطرح بوده (مثلاً سیوییه، ۲۹۷/۲؛ ابن جنی، ۵۲۶/۱-۵۳۰؛ زمخشری، المنصل، ۲۷، ۱۵۹، همو، الکشاف، ۸۱۴/۴؛ ابوالبقاء، ۴۸۴/۱؛ ابن هشام، اوضح...، ۱۳۰/۱؛ ابن

عقیل، ۱/۱۲۱-۱۲۲) و برای لغویان این نکته اهمیت خاص داشته که واژه‌هایی با ساخت کنیه برای تعبیر از حیوانات، گیاهان، جمادات و اسماء معنی به کار می‌رفته است (مثلاً نک: ازهری، تهذیب، ۱۵/۶۰۳-۶۰۴؛ ابن اثیر، المرصع، سراسر کتاب، همو، النهایه، ۱/۲۰؛ نیز نک: لین، ۱/۱۱؛ آذرنوش، ۲۹۶). تنها نکته‌ای که به وضوح می‌توان به عنوان وجه مشترکی در میان آثار کهن اسلامی بازیافت، این است که کنیه عموماً بر گونه‌ای از حرمت‌گذاری دلالت دارد.

در مطالعات خاورشناسی، نخست باید به گلدتسهریر اشاره کرد که در مقاله‌ای، به نقش کنیه به عنوان «نشانه شرافت» توجه کرده است (ص ۲۶۷ به بعد). مقاله بلند نیمر الرحمن در باب کنیه‌های عربی، گامی فراتر در مطالعه کنیه بود، اما از یک نظریه نامشناختی درباره کنیه همچنان فاصله داشت (ص ۷۵۱-۸۸۳). بروکلیمان (ص ۱۶۵) و رکندورف (ص ۱۳۳) در مباحث دستوری خود، ترکیب اب یا ام یا نامی پس از آن را صورتی برای برقراری رابطه اضافی و نسبی دانسته‌اند (نک: ایشیتالر، ۳۳۶ به بعد). ونسینک با عنایت به آینه‌های شناخته از دیگر اقوام کهن، کاربرد کنیه در میان عرب را بیشتر، از آن رو دانسته که نام نزد آنان «تابو» بوده و کوشش می‌شده است تا افراد به نام خوانده نشوند (ونسینک، ویراست ۲، ۳۹۵).

از نوشته‌های جدیدتر، می‌توان به مقاله مفتیح درباره کاربردهای خاص کنیه (ص ۱۳۳-۱۶۴)، مقاله ملتی داگلاس درباره رابطه متقابل عناصر نامشناختی شامل اسمها، القاب با جزء پسین «الدین» و کنیه‌ها در قرن ۹م (ص ۲۷-۵۵) و مقاله مارین درباره نامشناسی عربی در اندلس شامل اسمها و کنیه‌ها (ص ۱۳۱-۱۴۹) اشاره کرد که مطالعاتی موردی‌اند.

شایست و ناشایستهای کنیه

الف، کنیه برای افراد بدون فرزند. کاربرد عادی کنیه در مورد کسانی است که فرزندی برای آنان متولد شده است. از همین روست که کنیه بری، پیش از آنکه فرزندی برای کسی متولد شده باشد، امری غریب و دور از انتظار بوده و تنها با توجیهی خاص قابل پذیرش بوده است. از عصر صحابه، نمونه‌هایی در دست است که نشان از چنین غرابتی

دارد. از جمله باید به انتقاد خلیفه دوم از صهیب یاد کرد که او را به سبب انتخاب کنیه بدون داشتن فرزند مورد اعتراض قرار داده است؛ اما صهیب در پاسخ یادآور شده که این کنیه را پیامبر (ص) شخصاً بدو داده است (احمد، المسند، ۳۳۳/۴، ۱۶/۶؛ ابن ماجه، ۱۲۳۱/۲؛ حاکم، المستدرک، ۳۱۰/۴). در نیمه دوم سده نخست هجری نیز ابراهیم نخعی یادآور شده که استادش علقمة کنیه ابوشبل برای خود برگزیده بود، بدون آنکه فرزندی داشته باشد (احمد، العلل، ۲۵۵/۲) و توجه ابراهیم به این نکته حاکی از غرابت آن است.

چنین می‌نماید که از سده دوم هجری، کنیه دادن به فرزندان توسط پدر از هنگام خردسالی رواجی نسبی یافت و دست کم در برخی خاندانها دیده می‌شد. در سخنی به نقل از امام باقر (ع) چنین آمده است که اهل بیت (ع) به سبب آنکه فرزندانشان در معرض «نبز» قرار نگیرند (اشاره به آیه حجرات/۱۱)، آنان را از کودکی کنیه می‌داده‌اند (کلینی، ۲۰/۶؛ طوسی، ۴۳۹/۷).

عادی شمردن کنیه گذاری برای افراد بدون فرزند، مربوط به دوره‌هایی دورتر از صدر اسلام است که کارکرد اجتماعی کنیه دچار تحول شده بوده است. در قرن ۴ ق، ابوهلال عسکری در بیان تفاوت میان دو واژه «اب» و «والد» یادآور شده است که برای فردی بدون فرزند می‌توان تعبیر «ابوفلان» به کار برد، در حالی که تعبیر «والد فلان» درباره او خطاست (ابوهلال عسکری، ۱۳). ابوهلال در این توضیح خود آشکارا فرهنگ پیرامونی کنیه را نادیده گرفته و کنیه را همانند «والد فلان» یک ترکیب اضافی و «اب» را به عنوان یک واژه همچون والد تلقی کرده است. به عنوان نمونه‌ای از سده‌های بعد، باید به توضیح نووی درباره کنیه اشاره کرد که می‌گوید کنیه گرفتن جایز است، بدون در نظر گرفتن اینکه فرد را فرزندی باشد یا بدون فرزند باشد (نووی، المجموع، ۴۳۸/۸).

ثعالبی در فصلی از کتاب ثمار القلوب خود به معرفی کنیه افرادی پرداخته که هیچگاه فرزندی بدان نام نداشته‌اند (۲۴۵ به بعد: الآباء و الامهات الذین لم یلدوا). ب، نبود کنیه برای بردگان. کنیه از ویژگی‌های مردمان آزاد بود و بردگان کنیه نمی‌گرفتند. جدایی میان برده و آزاد در شایستگی گرفتن کنیه به اندازه‌ای بود که وقتی فردی آزاد می‌شد، آزاد کننده به او می‌گفت که «تو آزادی، پس اکنون برای خود کنیه‌ای

برگزین ۱۱. چنین امری دربارهٔ ابوالربداء/ ابوالرمداء بلوی از صحابه (ابن اثیر، اسد...، ۱۹۴/۵) و میثم تمار یاز امام علی (ع) رخ داده است (مفید، ۱/۳۲۳) و هر دو حکایت نشان از آن دارد که مولای آزادکننده نقش تعیین کننده‌ای در گزینش کنیه نداشته است. گاه کنیه‌ای که بردگان پس از آزادی برای خود برمی‌گیرند، به اندازه‌ای بر آنان غالب می‌آید که نام اصلی را به فراموشی می‌سپرد. به عنوان نمونه‌ای از این دست می‌توان به ابوامیه بندهٔ مکاتب عمر بن خطاب اشاره کرد که کنیه‌اش نام اصلی او را منسوخ ساخته است (نک: مسلم، الکنى...، ۸۵).

با توجه به آنچه یاد شد از آنجا که بردگان کنیه بر، نبوده‌اند و از آنجا که این قابل انتظار نیست که امید رود فرزند فردی آزاد برده باشد، کنیه‌هایی از قبیل ابودرهم، ابودینار و ابویاقوت که جزء دوم آنها ناظر به نامهای بردگان است، شناخته نشده‌اند.

ج، کنیه گرفتن به نام دختر. غالب در میان عرب کنیه گرفتن به نام پسران است، اما نمونه‌ها از کنیه گرفتن به نام دختران نیز اندک نیست. وجود کنیه‌های دختری برای کسانی از صحابه چون ابولیلی برای خلیفهٔ سوم، ابورقیه برای تمیم داری، ابوکریمه برای مقدم بن معدی کرب، و نیز ابوالدرداء، ابوامامه، ابوریحانه، ابورمثة، ابوریمه، ابوعمره، ابوفاطمه لثی و ابومریم ازدی و بسیاری دیگر در سده نخست هجری مانند ابو عایشه مسروق اجدع از تابعین (نوی، الاذکار، ۲۹۶-۲۹۷) حکایت از آن دارد که این گونه کنیه از اهمیت فرهنگی ویژه‌ای برخوردار است.

برخی از نویسندگان قرون میانه اسلامی را تصور بر آن بود که کنیه بری به نام پسر یا دختر امری علی السویه است (نوی، المجموع، ۸/۴۳۸)، اما در عصری نزدیک به ظهور اسلام تفاوت فرهنگی اشکازی در میان بوده است. به نظر می‌رسد کنیه گرفتن به نام دختر از سوی برخی از اعراب مورد نکوهش قرار می‌گرفته است؛ چنانکه چنین مذمتی دربارهٔ حطیئه شاعر باکنیه ابوملکیه نقل شده است (ابن حجر، الاصابه، ۲/۱۷۷).

برخی چون ابن اثیر، به این نکته تصریح کرده‌اند که کنیه بری به دختر، به کسانی مربوط است که فرزند پسر نداشته‌اند (المرصع، ۳۷)، اما باید توجه داشت که همواره چنین نبوده و از نمونه‌های نقض آن ابولیلی پدر عبدالرحمن است که با وجود داشتن فرزند پسر، همچنان کنیه دختری داشته است. براساس گزارشهای تاریخی می‌دانیم که

عبدالرحمن در سال ۱۹ق یا پیشتر تولد یافته (ابونعیم، ۳۵۳/۴؛ خطیب، تاریخ، ۱۹۹/۱۰؛ ذهبی، ۲۶۳/۴؛ نووی، تهذیب، ۲۸۳/۱) و این در حالی است که پدرش ابولیلی تا سال ۳۷ق زنده بوده است (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۷۴۴/۴؛ نووی، همان؛ مزی، ۲۳۸/۳۴).

بدین ترتیب باید سببی را جستجو کرد که چرا کسانی از عرب با وجود برتری که برای فرزند پسر قائل بوده‌اند (نحل/۵۸؛ نجم/۲۱)، کنیه بری به نام دختر را برگزیده‌اند. ممکن است نزد برخی از قبائل اساساً کنیه بری به نام فرزند نخست بدون توجه به جنس سنت بوده باشد، اما چنین می‌نماید که باید دلیلی ژرفتر در میان باشد. اینکه عثمان خلیفه سوم پس از درگذشت دو پسرش عبدالله و عمرو، کنیه خود را از ابو عبدالله به ابو عمرو و بعد به ابولیلی گردانیده است، اتفاقی است که در قبیله قریش و نه در قبایل بادیه افتاده است. از این رو باید احتمال داد که کنیه بری به نام دختر، زمینه‌ای از تفأل، شاید تفأل به بقای فرزند بوده باشد.

د، یگانگی و چندگانگی کنیه. چنانکه ابوالدقیش یکی از لغت شناسان قرن دوم هجری تصریح کرده، کنیه برای عرب، همچون اسم، علامتی بود که بدان شناخته شوند (خلیل، ۳۴/۵) و از همین رو یگانگی آن موضوعیت داشت. در منابع رجالی نیز تا قرن‌ها، اصل بر آن بود که هر شخص دارای یک کنیه است و ذکر کنیه‌های گوناگون برای یک فرد، اختلاف روایت تلقی می‌گشت و به راحتی بر تعدد کنیه‌ها حمل نمی‌شد (به عنوان نمونه‌ای نسبتاً متأخر نک: ذهبی، ۳۵۰/۱).

زمانی که کسی در پیوند با فرزندی کنیه‌ای را برمی‌گزید، حتی در صورت وفات آن فرزند، کنیه او استوار بود. چنانکه برترین نمونه تاریخی آن درباره شخص رسول اکرم (ص) دیده می‌شود که با وجود درگذشت فرزند وی قاسم در چند روزگی در مکه (ابن قتیبه، ۱۴۱)، تا زمان وفات این کنیه بر آن حضرت باقی بود.

گاه برخی از کسان، شاید به سبب آزرده‌گی‌های فردی، پس از درگذشت فرزند و تولد فرزندی دیگر، کنیه خود را تغییر می‌داده‌اند. شاخص این حالت، خلیفه سوم است که ابتدا از رقیه دختر رسول اکرم (ص) صاحب فرزندی شد که او را عبدالله نام نهاد و ابو عبدالله کنیه گرفت. پس از وفات عبدالله و با تولد فرزند دیگرش عمرو، کنیه خود را

به ابو عمرو و تغییر داد و بار دیگر به همین سبب کنیه سومی برای خود اختیار کرد (خلیفه بن خیاط، ۱۰؛ ابن کثیر، ۴/۵۸۲؛ مزی، ۱۹/۴۴۸). افزون بر درگذشت فرزند، تغییر کنیه به دلایل دیگری نیز صورت می‌گرفت: برخی که کنیه ابوالقاسم داشته‌اند، به احترام پیامبر (ص) از آن لقب دست کشیده‌اند (نک: ابن سعد، ۱/۱۰۷؛ ابن سعد، متمم، ۳۶۷؛ خطیب، تاریخ، ۷/۳۷۱)؛ ابن مقفع ادیب و دبیر نامدار ایرانی که قبل از اسلام آوردن کنیه ابو عمرو داشت، از آن هنگام کنیه ابو محمد را برگزید (ابن ندیم، ۱۳۲)؛ زید بن صوحان کنیه ابو عایشه داشت، اما به سبب شدت دوستی‌اش با سلمان و تغییر موضعی نسبت به عائشه همسر پیامبر (ص)، کنیه ابوسلمان اختیار کرد (ابن حجر، تعجیل المنفعة، ۱۴۲، همو، الاصابه، ۲/۶۴۸)؛ مأمون خلیفه عباسی کنیه‌اش ابوالعباس بود، اما پس از دست یافتن به خلافت، کنیه ابوجعفر را برای خود برگزید (ابن عساکر، ۳۳/۲۸۲؛ ذهبی، ۱۰/۲۷۴) و ابو خدیجه سالم بن مکرم به توصیه امام صادق (ع) کنیه‌اش را به ابوسمه تغییر داد (کنشی، ۳۵۲-۳۵۳). ظاهراً مواردی نادر نیز بود که فردی به سبب شرفی که فرزند غیر ارشدش از آن برخوردار شده بود، کنیه خود را از فرزند ارشد به فرزند اشرف تغییر می‌داد (برای نمونه، نک: ابن ابی حاتم، علل...، ۲/۵۶؛ خطیب، موضع...، ۲/۴۰۹).

عبدالله بن زبیر که در زمان کودکی به مناسبت پدر بزرگ مادریش ابوبکر، بدو کنیه ابوبکر داده شده بود، بعدها با تولد فرزندش خییب، کنیه ابوخییب را برای خود برگزید. اگرچه این مورد ممکن است نمونه‌ای دیگر از موارد تغییر کنیه باشد (تأیید: ابن حجر، الاصابه، ۴/۹۰؛ نیز سروده‌ای در سیبویه، ۲/۲۹۷)، اما به قولی ویژگی‌های کنیه پیشین مانع از منسوخ شدن کامل آن گشته و عملاً کنیه قدیم با وجود انتخاب کنیه جدید شناخته بوده است (ابن اثیر، المرصع، ۳۷).

دیگر نکته درخور توجه، کنیه‌های مربوط به مناسبت‌های خاص، به خصوص جنگ است. امام علی (ع) در جنگ احد کنیه ابوالقاسم را برای خود برگزید (ابن حجر، الاصابه، ۷/۳۳۲) و در عصر صحابه و تابعین کسانی چون عامر بن طفیل، قطری بن فجانه و یزید بن مزید، در کنار کنیه‌های اصلی شان ابوعلی، ابو محمد و ابو خالد، برای جنگ کنیه‌های خاص ابو عقیل، ابونعامه و ابوالزبیر را برگزیده‌اند (جاحظ، ۱/۱۸۰).

با صرف نظر از موارد تغییر کنیه و کنیه‌های مربوط به مناسبت‌های خاص، باید بر این نکته اصرار ورزید که یگانگی کنیه در عصر پیامبر (ص) و تا مدتها پس از آن موضوعیت داشته است؛ اما از سده‌های میانی با تحولات رخ داده در کارکرد اجتماعی کنیه، چندگانگی کنیه هرچند محدود اما امری قابل انتظار بود. از جمله باید به شخصیتی چون منصور بن عبدالمنعم فراوی (د ۶۰۸ق) اشاره کرد (شرح حال: ابن نقطه، ۱/۴۵۴؛ ذهبی، ۲۱/۴۹۴) که همزمان دارای سه کنیه ابوالفتح و ابوالقاسم و ابوبکر بوده و از همین رو به «ذوالکنی» (دارای کنیه‌ها) شناخته می‌شد (رودانی، ۵۶). ابن حجر عسقلانی نیز با تمسک به حدیثی که باید تفسیری دیگر از آن ارائه داد، برداشت کرده که یک شخص جایز است به بیش از یک کنیه خوانده شود (نک: فتح، ۱۰/۵۸۸).

خاستگاه نام

همچون دیگر گونه‌های نامگذاری، در کنیه سانها نیز مرجع پیشین قبل از نامگذاری و نیز وجه نامگذاری باید مورد توجه قرار گیرد و در این باره دو حالت قابل پی‌جویی است: حالت نخست آنست که کنیه سان در هنگام نامگذاری ساخته شده و مرجع پیشین بخش دوم، مقصود نامگذار بوده باشد که این بخش دوم می‌تواند یک نام انسانی یا یک واژه قاموسی^۱ باشد.

در کنیه اصل بر آنست که جزء دوم نامی انسانی باشد و در بادی امر انتظار چنین است که آن نام، اشاره به فرزند واقعی یا دست کم مفروض صاحب کنیه باشد، اما گاه چنین رخ می‌داد که کنیه بر پایه نام پدر، عمویا «مولا»ی شخص نیز ساخته شود (نک: جاحظ، ۲/۵۷۰). به خصوص کنیه گرفتن به نام پدر آن اندازه اهمیت داشته که مورد توجه عالمان رجال قرار گرفته و از آن میان، خطیب بغدادی رساله مستقلی درباره نمونه‌های آن تألیف کرده است (ذهبی، ۱۸/۲۹). در چنین مواردی باید توجه داشت که ملاک برای آنکه واژه پس از اب یک نام باشد، کاربرد آن به عنوان یک نام در زمان نامگذاری است. در مورد چنین کنیه‌هایی که نامی واقعی را به دنبال خود دارد، کنیه انتخابی زودرس برای نام فرزند است، یا همزمان با انتخاب نام فرزند اتخاذ می‌شود و

1. lexical word

تحلیل معنای ضمنی کنیه تابع تحلیل معنای ضمنی نامی است که برای فرزند انتخاب شده است.

در حالت ترکیب نام به هنگام نامگذاری، اگرچه دور از انتظار است، اما گاه نیز نامگذار، کنیه سان را با استفاده از جزء پسینی می‌سازد که نام انسانی نیست و واژه‌ای قاموسی است که مرجع پیشین آن در واژگان مقصود نامگذار بوده است. تفصیل این حالت در گنجایش مقاله حاضر نیست و نیازمند مجالی مستقل است. حالت دوم در نهادن کنیه سان، آنست که نام به همان صورت مرکب اخذ شده باشد. مهمترین تحقق این حالت در مواردی است که نام، عاریت گرفته شده از نام یکی از بزرگان خاندان یا شخصیت‌های اجتماعی است و جزء پسین بعد از اب در آن به طور مستقل لحاظ نشده است. به عنوان نمونه عبدالله بن سائب مخزومی کنیه پدر بزرگش ابوالسائب را برای خود برگزیده بود (خطیب، تاریخ، ۹/۴۶۱؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۲/۵۷۴؛ ذهبی، ۳/۳۹۰)؛ انس بن مالک، زمانی که نوزاد سیرین نزد او آورده شد، نام و کنیه خود انس و ابوحمزة را برای او برگزید (بن حبان، مشاهیر، ۹۱) و ابوحاتم رازی آنگاه که در دمشق با عبدالرحمن بن عمرو، محدث جوان و با استعداد آن دیار روبه‌رو شد، او را به کنیه هم‌نامی رازیش ابوزرعه نامبردار ساخت (ذهبی، ۱۳/۶۷). باید در نظر داشت که در این موارد، نام به هنگام نامگذاری با ترکیب اب و یک جزء پسین ساخته نشده است. در چنین مواردی بیشتر نام مبدأ و مقصد هر دو از جنس کنیه‌اند، اما مواردی وجود دارد که نام مبدأ و مقصد جنسهای متفاوت دارند: انتقال از اسم به کنیه، مانند کنیه ابوبکر برای بسیاری از پسینیان به اقتباس نام اصلی ابوبکر خلیفه اول و انتقال از کنیه به اسم، مانند نام اصلی ابوالقاسم برای برخی از پسینیان چون ابوالقاسم بن ابی الزناد به اقتباس از کنیه پیامبر اکرم (ص) (نکته: ابن ابی حاتم، الجرح...، ۹/۴۲۷).

از آنجا که بعضی از ترکیبهای شبیه کنیه دارای معنایی غیرانسانیند و به حیوان، یا معنای غیر انسانی دیگری دلالت دارند، ممکن است تعامل میان این گونه ترکیبهای قاموسی با ترکیبهای اسمی نیز رخ نماید. به عنوان نمونه ترکیب قاموسی ابوالجهم به معنای خوک و گاو میش (ابن اثیر، المرصع، ۹۶) می‌تواند الهام بخش لقبی برای نكوهش بوده باشد و دور نیست که عملاً بتوان رخداد چنین تعاملی را در برخی نمونه‌های کاربرد

ابوالجهم پی جویی کرد. همچنین با توجه به کاربرد قاموسی ابوالجیش به معنای شاهین (همان، ۹۷)، شاید در مواردی از کاربرد ترکیب اسمی ابوالجیش، این ترکیب نه به معنای لشکر که به معنای شاهین ناظر باشد. اگرچه اساس چنین تعاملی در تحلیل کنیه سانها پراهمیت است، اما نباید وجود تعامل اسمی - واژگانی از این نوع را همیشگی دانست. به عنوان نمونه موارد بسیاری از کاربرد کنیه‌هایی چون ابوحاتم وجود دارد که می‌توان مطمئن بود که معنای منفی موجود در ترکیب قاموسی آن (ابوحاتم، به معنای سگ و کلاغ، همان، ۱۰۸)، در ترکیب اسمی مطلقاً لحاظ نشده است.

کارکردهای ارجاعی نام

برخلاف پیش فرضی که براساس دریافت مشهور از کنیه سانها رخ نموده است، این نامها همواره کنیه نیستند و گاه به عنوان نام اصلی یا لقب نیز کاربرد داشته‌اند. کاربرد کنیه سان به عنوان نام اصلی، چنانکه اشاره شد در میان اقوام سامی و از جمله عرب از دیرباز کاربرد داشته و در عصری نزدیک به ظهور اسلام نیز رسمی بر جای بوده است.

در مورد شخصیت نکوهیده‌ای چون ابولهب، که در قرآن کریم به نامی با ترکیب اب و یک جزء پسین از او یاد شده همواره این پرسش در پیش روی مفسران بوده است که یادکرد از یک مشرک با کنیه، گونه‌ای از تعظیم نسبت به او را در بر خواهد داشت. یکی از توجیه‌های ارائه شده توسط مفسران در این باره آنست که ابولهب برای عمومی پیامبر (ص) یک نام اصلی بوده است و نه کنیه (مثلاً نک: طبرسی، ۴۷۶/۱۰؛ قس: زمخشری، الکشاف، ۸۱۴/۴). در میان صحابه نیز برخی از شخصیتها دیده می‌شوند که ترکیب اب و یک جزء پسین نام اصلی آنان می‌نماید، اگرچه اصرار رجالیان بر اینکه ترکیب اب و یک جزء پسین الزاماً باید کنیه و نامی ثانوی باشد، آنان را بدان سوره‌نموده که یک نام اصلی، هرچند ثابت نشده و تردید آمیز برای آنان نشان دهند. مشهورترین نمونه از این دست ابوبکر خلیفه اول است که در صدر اسلام با وجود نامیده شدن دیگر خلفا به نامهای عمر، عثمان و علی، جز به ابوبکر شهرت نداشته است. با وجود اینکه در منابع نام عتیق یا نامهایی آغاز شونده با عبد به عنوان نام اصلی او ذکر شده، تفحص در منابع متقدم این احتمال را قوی می‌سازد که ابوبکر نام اصلی او بوده است (یادکرد

عبدالله و عتیق به عنوان دو احتمال در نام: ابن سعد، ۳/۱۶۹-۱۷۰؛ بخاری، التاریخ، ۱/۵؛ طبری، التاریخ، ۲/۳۵۱؛ عبدالله نام و عتیق لقب، یحیی بن معین، ۱/۲۵؛ ابن هشام، السیرة، ۲/۸۸-۸۹؛ یادکرد عبدالرحمن، طبری، التاریخ، ۲/۲۱۲؛ یادکرد عبدالعزی، عیاشی، ۲/۱۱۶؛ ابن عساکر، ۳۵/۲۷).

دیگر شخصیت عصر صحابه، ابوسفیان بن حارث پسر عمو و صحابی پیامبر (ص) است که به گفته دارقطنی ابوسفیان نام اصلی او بوده و آنان که نام او را مغیره دانسته‌اند، او را با برادرش مغیره خلط کرده‌اند (نک: ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۴/۱۴۴۴-۱۴۴۵؛ ابن اثیر، اسد...، ۴/۴۶۰؛ محب الدین طبری، ۲۴۱؛ قس: ابن هشام، السیرة، ۵/۱۱۱ و ابن سعد، ۴/۴۹ و ابن حزم، ۷۰ که مغیره را نام او گفته‌اند).

در دوره تابعین و اتباع آنان، همچنان اشخاص متعددی یافت می‌شدند که ابوبکر نام اصلی آنان بود و رامهرمزی و ابن حجر فهرستی از آنان به دست داده‌اند (رامهرمزی، ۲۹۷-۲۹۸؛ ابن حجر، مقدمه فتح، ۲۳۸). از جمله مشهورترین آنان ابوبکر بن عیاش قاری و محدث مشهور است که غالب محققان رجال، ابوبکر را برای او نام اصلی شمرده‌اند (نک: نسایی، ۳/۲۷۹؛ نووی، شرح...، ۱/۷۹؛ عراقی، ۱۵۷-۱۵۹). در موارد متعددی ترکیب کنیه سانها به گونه‌ای است که واژه پس از اب، نه یک نام انسانی که واژه‌ای از فرهنگ لغات بوده و مرجع پیشین آن یک حیوان، گیاه، شیء یا حتی اسم معناست. نووی در اشاره به این گونه از نام یادآور شده است که «کنیه گرفتن به غیر نامهای آدمیان نیز جایز است» و از آن دست کنیه‌هایی چون ابو هریره، ابوالمکارم، ابوالفضائل و ابوالمحاسن را برشمرده است (نووی، المجموع، ۸/۴۳۸).

این نامها زمینه‌ای استعاری دارند و همچون سه نمونه اخیر دربردارنده تفأل به برخورداری از کیفیتی خاصند و گاه همانند ابوهریره (بخش دوم: بچه‌گره) یا ابوالدوانیق (بخش دوم: پولهای سیاه) همچون یک لقب، به ارتباطی ویژه میان صاحب نام با امر خاصی اشاره دارند. توسعه این ارتباط ویژه در نامهایی چون ابوشامة (بخش دوم: نشان مادرزاد) دیده می‌شود که در آنها، ویژگی جسمانی صاحب نام زمینه این نامگذاری شده است. ونسینک در مورد اخیر، اب را دارای معنایی معادل «ذو» انگاشته است (ویراست ۲، ۳۹۶). شاید کنیه سانهایی که جزء اخیر آنها نام اصلی انسانی نیست، بیشتر یک لقب

باشند تا کنیه به معنای دقیق آن و شاید این نامها دست کم، بخشی از کارکرد اجتماعی کنیه را که ناظر به پیوند پدر و فرزندی است، فاقد باشند، اما همچنان این امکان وجود دارد که بتوانند نقش کنیه را در ایجاد احترام ایفا کنند. به طور مشخص می‌توان دوگونه از این نامها را از یکدیگر متمایز کرد:

الف. نامهایی که جامعه اسم آنها را به عنوان کنیه پذیرفته است. این گونه نامهای کنیه سان در مقاله حاضر در مقابل «کنیه اصلی»، «کنیه واره» خوانده شده‌اند (تعبیر کنیه اصلی تنها برای وضوح بیشتر به کار گرفته شده و تعبیر «کنیه» بدون قید نیز رساننده همان معناست). با توجه به اصل وحدت کنیه، در این موارد انتظار نمی‌رود شخص مورد نظر دارای کنیه‌ای جز همین کنیه واره بوده باشد. از نمونه‌های این نوع نامگذاری می‌توان به رجالی در عصر صحابه چون ابوهریره صحابی مشهور و ابوخراشه خفاف بن ندبه و شماری از رجال عصر تابعین چون ابوالعالیه ریاحی و ام الخیار همسر ابوالنجم عجلی اشاره کرد (برای ابوخراشه و ام الخیار، نک: سیویه، ۸۵/۱، ۲۹۳). باید یادآور شد که کاربرد کنیه واره در عصر ظهور اسلام محدود است و به تدریج با دور شدن از عصر نخستین اسلام، گستره آن افزایشی چشمگیر یافته است.

ب. نامهایی که کارکرد کنیه را ندارند و به سان لقب به کار می‌روند. بارزترین ملاک تشخیص این گونه از نام، آن است که فرد کنیه‌ای شناخته شده دارد و لقبی با ساختار کنیه سان در عرض آن به کار رفته است؛ این گونه لقب در این مقاله کنیه نما خوانده شده است. با این حال مواردی نیز یافت می‌شوند که فرد کنیه واقعی نداشته، یا به ثبت نرسیده و تنها لقبی کنیه نما از او بر جای مانده است و تشخیص این موارد به شواهدی بیشتر نیازمند است.

آنچه به طور مشترک درباره هر دوگونه می‌توان یادآور شد، آنست که این نامها عموماً ناظر به گونه‌ای ستایش، نکوهش، تفاعل و تطییر یا مشخصه ویژه مثبت، منفی یا خنثی‌اند که مضمون این اوصاف در واژه جای گرفته پس از اب نهفته است. نامهای گروه اول، یعنی کنیه‌های جایگزین از آن رو که کاربردشان مورد تأیید صاحب نام و جامعه همدل با اوست، تنها می‌توانند ناظر به ستایش، تفاعل، یا مشخصه ویژه مثبت یا حداکثر خنثی بوده باشند؛ اما نامهای گروه دوم از آن رو که از مقوله لقبند و الزاماً مورد تأیید صاحب نام و

جامعه همدل با او قرار نمی‌گیرند، طیفهای مثبت، خنثی و منفی را در برمی‌گیرند. در خاتمه به اجمال باید گفت، در کنیه‌سانهای با کارکرد لقبی، جزء پسین غالباً واژه قاموسی است و کاربرد نام انسانی در جزء پسین به ندرت دیده می‌شود. در مواردی که کارکرد آن نام اصلی است، از آنجا که این کارکرد به دوره‌ای متقدم در تاریخ کنیه باز می‌گردد و ساخت نامهایی با ترکیب اب و جزء پسین امری متأخرتر است، می‌توان گفت که در این کارکرد به طور معمول انتظار می‌رود که جزء پسین، نام انسانی باشد. سرانجام درباره کارکرد کنیه باید یادآور شد که هر دو قسم جزء پسین، اعم از نام انسانی و واژه قاموسی در کارکرد کنیه‌ای قابل انتظار است. البته ترکیب اب و نام انسانی یک کنیه اصیل و ترکیب اب و واژه قاموسی یک کنیه واره به حساب می‌آید که تنها برخی از ویژگی‌های فرهنگی کنیه را داراست.

نتیجه

در یک جمع بندی، باید گفت روال پیشنهادی برای تشخیص گونه‌های کنیه‌سان در مطالعه نام افراد از این قرار است:

- ۱- پس از جست و جوی نام یا نامهای با ترکیب کنیه‌سان برای فرد، آنها را بر این اساس که واژه پس از اب، نام اصلی یا یک واژه قاموسی است، باید به دو گروه تقسیم کرد. برای گروه نخست رجوع به ردیف ۲، برای گروه دوم رجوع به ردیف ۵.
- ۲- در خصوص نامهای مرکب از اب و یک نام اصلی به عنوان جزء پسین، در صورتی که گزارش یا قرینه معتبری وجود دارد که حاکی از وجه نامگذاری و چگونگی کارکرد نام است، همان گزارش یا قرینه اساس تحلیل نام قرار خواهد گرفت. در غیر این صورت، رجوع به ردیف ۳.
- ۳- در صورتی که گزارش یا قرینه معتبری وجود دارد که نشان می‌دهد نام قرار گرفته پس از اب، در زمان نامگذاری به عنوان نام کاربرد نداشته، در این ترکیب واژه پس از اب، واژه قاموسی تلقی شده و به دسته دوم ملحق خواهد گشت. در غیر این صورت، رجوع به ردیف ۶.
- ۴- در صورتی که جزء پسین به هنگام نامگذاری هم کاربرد واژگانی و هم کاربرد

اسمی داشته باشد، اصل بر کاربرد اسمی است، مگر آنکه گزارش یا قرینه‌ای معتبر در میان باشد که نشان دهد در این مورد به خصوص آن واژه به عنوان نام انسانی به کار نرفته است.

۵- اگر کنيه سان در حد نام اصلی برای فرد شهرت یافته باشد و نام دیگری به عنوان نام اصلی برای او شناخته نشده باشد، یا گزارشهایی که برای او نام اصلی دیگری نشان داده‌اند، به اندازه‌ای متأخر یا مضطرب باشند که نشان دهد این امر تنها کوششی برای پر کردن خلأ نام اصلی است، کنيه سان، نام اصلی فرد تلقی خواهد شد.

۶- اگر کنيه سان گزارش شده برای فرد، یگانه باشد، همان به عنوان کنيه شخص شناخته می‌شود و در صورت تعدد نخست باید نکات مورد اشاره در بند «یگانگی و چندگانگی کنيه» مورد مطالعه قرار گیرد تا احتمالات مربوط به تغییر کنيه، بررسی گردد. ۷- در خصوص نامهای مرکب از اب و یک واژه قاموسی، اگر گزارش یا قرینه‌ای معتبر در میان باشد که نشان دهد این نام عملاً به جای کنيه کارکرد یافته است، نام کنيه واره است. در غیر این صورت، نک: ردیف ۸.

۸- اگر این نام، تنها کنيه سان برای فرد بوده باشد، در صورتی که نام از حیث مضمون لغوی در بردارنده ویژگی منفی یا خنثی باشد، کنيه نما است. در صورتی که تنها نام مرکب از اب نباشد، رجوع به ردیف ۹.

۹- اگر نام مورد نظر تنها کنيه سان برای فرد نبوده باشد، اما پیشتر یک کنيه سان به صورت کنيه اصلی یا کنيه واره برای فرد ثابت شده باشد، دیگر کنيه سانها، کنيه نما محسوب خواهند شد، فارغ از آنکه دارای ارزش معنایی مثبت، منفی یا خنثی بوده باشند. در صورتی که پیشتر کنيه سانی به عنوان کنيه اصلی یا کنيه واره برای فرد ثابت نشده باشد، نامی که واژه آن دارای مضمون لغوی مثبت باشد، در صورتی که یگانه باشد، کنيه واره و دیگر نامها کنيه نما تلقی می‌گردد و در صورت یگانه نبودن نامهای با مضمون مثبت، کنيه واره میان یکی از آنها مردد خواهد بود.

۱۰- در صورتی که نام، ویژگی‌های کنيه نما را از خود بروز دهد، اگر آن ترکیب در کاربرد قاموسی و نه اسمی دارای معنایی ناظر به یک حیوان یا هر معنای غیرانسانی باشد، این احتمال قوی خواهد بود که لقب مزبور نه از ترکیب اب و جزء پسین، بلکه

مستقیماً از ترکیب از پیش آماده قاموسی اقتباس شده باشد. اما در مواردی که ترکیب مورد بحث دارای کاربرد قاموسی نباشد، باید آن را مرکب از اب و جزء پسین قاموسی دانست.

کتابشناسی

- آذرنوش، آذرتاش، مدخل «اب»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد، الجرح و التعديل، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۱ق/۱۹۵۲م به بعد.
- همو، علل الحدیث، به کوشش محب الدین خطیب، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۹ق/۱۹۵۹م.
- ابن ابی شیبہ، عبدالله، المصنف، به کوشش کمال یوسف الحوت، ریاض، ۱۴۰۹ق.
- ابن ابی عاصم، احمد، السنة، به کوشش محمد ناصر الدین الالبانی، بیروت، ۱۴۰۰ق/۱۹۹۳م.
- ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، قاهره، ۱۲۸۰ق.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد، المرصع، به کوشش ابراهیم سامرایسی، بیروت/عمان، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۳م.
- همو، النهاية، به کوشش طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، قاهره، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م.
- ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، ۱۳۶۱.
- ابن جنی، عثمان، سر صناعة الاغراب، به کوشش حسن هندآوی، دمشق، ۱۹۸۵م.
- ابن حبان، محمد، الثقات، حیدر آباد دکن، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- همو، الصحيح، به کوشش شعیب ارنؤوط، بیروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.
- همو، مشاهیر علماء الامصار، به کوشش فلايشنامر، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن حبیب، محمد، المحبر، به کوشش لیختن اشتتر، حیدر آباد دکن، ۱۳۶۱ق/۱۹۴۲م.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة فی تمييز الصحابة، به کوشش علی محمد بجاوی، بیروت، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.
- همو، تعجیل المنفعة، به کوشش اکرام الله امداد الحق، بیروت، دارالکتب العربی.
- همو، فتح الباری، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی و محب الدین خطیب، بیروت، ۱۳۷۹ق.
- همو، مقدمه فتح الباری (هدی الساری)، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی و محب الدین

خطیب، بیروت، ۱۳۷۹ق.

ابن حزم، علی بن احمد، جمهرة انساب العرب، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
ابن درید، محمد بن حسن، الاشتقاق، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، بغداد،
۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م.

ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بیروت، دار صادر.
همو، همان اثر، قسم متمم در تابعین مدینه، به کوشش زیاد محمد منصور، مدینه،
۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.

ابن شبه، عمر، تاریخ المدینة، به کوشش فهیم محمد شلتوت، مکه، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م.
ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، به کوشش علی محمد بجاوی، بیروت، ۱۴۱۲ق.
همو، التمهید، به کوشش مصطفی بن احمد علوی و محمد عبدالکبیر بکری، رباط، ۱۳۸۷ق.
ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، به کوشش علی شیری، بیروت/دمشق، ۱۴۱۵ق/
۱۹۹۵م.

ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن، شرح الفیه ابن مالک، به کوشش محمد محیی الدین
عبدالحمید، دمشق، ۱۹۸۵م.

ابن عنبه، احمد بن علی، عمدة الطالب، نجف، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱م.
ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، به کوشش ثروت عکاشه، قاهره، ۱۹۶۰م.
ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیرة النبویة، به کوشش مصطفی عبدالواحد، بیروت، ۱۳۹۶ق.
ابن ماجه، محمد بن یزید، السنن، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره، ۱۹۵۲-۱۹۵۳م.
ابن ماکولا، علی بن هبة الله، الاکمال، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲م.

همو، تهذیب مستمر الاوهام، به کوشش سید حسن کسروی، بیروت، ۱۴۱۰ق.
ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰.
ابن نقطه، محمد بن عبدالغنی، التقیید، حیدرآباد دکن، ۱۴۰۳-۱۴۰۴ق/۱۹۸۳-۱۹۸۴م.
ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، به کوشش طه عبدالرؤوف سعد، بیروت، ۱۴۱۱ق.
ابن هشام، عبدالله بن یوسف، اوضح المسالک، بیروت، ۱۹۷۹م.

ابوالبقاء عکبری، عبدالله بن حسین، اللباب فی علل البناء و الاعراب، به کوشش غازی مختار
طلیمات، دمشق، ۱۹۹۵م.

ابوداود سجستانی، سلیمان، السنن، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، ١٣٦٩ق.

ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، الاغانی، بولاق، ١٢٨٥ق.

ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، قاهره، ١٣٥١ق/١٩٣٢م.

ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق اللغویة، قم، ١٤١٢ق.

ابویعلیٰ موصلی، احمد، المسند، به کوشش حسین سلیم اسد، دمشق، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.

احمد بن حنبل، العلل و معرفة الرجال، به کوشش وصی الله عبس، بیروت، ١٤٠٨ق/١٩٨٨م.
 همو، المسند، قاهره، ١٣١٣ق.

ازرقی، محمد، اخبار مکه، به کوشش رشدی ملحم، بیروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.

ازهری، محمد، تهذیب اللغة، به کوشش عبدالسلام محمد هارون و دیگران، قاهره، ١٣٨٤ق/١٩٦٤م.

بخاری، محمد بن اسماعیل، التاريخ الكبير، حیدرآباد دکن، ١٣٩٨ق/١٩٧٨م.

همو، الصحیح، به کوشش مصطفیٰ دیب البغا، بیروت، ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.

بزار، ابوبکر احمد، المسند، به کوشش محفوظ الرحمن زین الله، بیروت/مدینه، ١٤٠٩ق.

بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبریٰ، به کوشش محمد عبدالقادر عطا، مکه، ١٤١٤ق/١٩٩٤م.

همو، شعب الایمان، به کوشش محمد سعید بسیونی زغلول، بیروت، ١٤١٠ق.

ترمذی، محمد بن عیسیٰ، السنن، به کوشش احمد محمد شاکر و دیگران، قاهره، ١٣٥٧ق/١٩٨٣م به بعد.

ثعالبی، عبدالملک بن محمد، ثمار القلوب فی المضاف المنسوب، به کوشش محمد ابو الفضل ابراهیم، قاهره، ١٩٦٥م.

جاحظ، عمرو بن بحر، البیان و التبیین، به کوشش فوزی عطوی، بیروت، ١٩٦٨م.

جرجانی، علی بن محمد، التعریفات، به کوشش ابراهیم ایاری، بیروت، ١٤٠٥ق.

حاجی خلیفه، کشف الظنون، استانبول، ١٩٤١-١٩٤٣م.

حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، به کوشش محمد عبدالقادر عطا، بیروت، ١٤١١ق/١٩٩٠م.

- همو، معرفة علوم حدیث، به کوشش معظم حسین، مدینه، ۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، قاهره، ۱۳۴۹ق.
- همو، موضع اوهام الجمع و التفریق، به کوشش عبدالمعطی امین قلجی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- خلیفة بن خیاط، الطبقات، به کوشش اکرم ضیاء عمری، ریاض، ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م.
- خلیل بن احمد، العین، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم، ۱۴۰۹ق.
- ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط و دیگران، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.
- رافعی، عبدالکریم بن محمد، التدریس فی اخبار قزوین، حیدرآباد دکن، ۱۹۸۵م.
- رامهرمزی، حسن بن عبدالرحمن، المحدث الفاضل، به کوشش محمد عجاج خطیب، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- رضی الدین استرآبادی، محمد حسن، شرح الکافیة، به کوشش محمد نور الحسن و دیگران، بیروت، ۱۳۹۵ق.
- رودانی، محمد بن سلیمان، صلة الخلف، به کوشش محمد حجی، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- زرقانی، محمد بن عبدالباقی، شرح الزرقانی علی موطأ مالک، بیروت، ۱۴۱۱ق.
- زمخشری، محمود بن عمر، الفائق، به کوشش علی محمد بجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالمعرفة.
- همو، الکشاف، قاهره، ۱۳۶۶ق/۱۹۴۷م.
- همو، المفصل فی صنعة الاعراب، به کوشش علی ابوملحم، بیروت، ۱۹۹۳م.
- سیبویه، الکتاب، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۶م.
- شاذان بن جبرئیل، الفضائل، نجف، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۲م.
- شریف رضی، محمد بن حسین، خصائص الائمة، به کوشش محمد هادی امینی، مشهد، ۱۴۰۶ق.
- شهید ثانی، زین الدین، مسالک الافهام، قم، ۱۴۱۶ق.
- ضیاء مقدسی، محمد بن عبدالواحد، الاحادیث المختارة، به کوشش عبدالملک عبدالله دهیش، مکه، ۱۴۱۰ق.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، به کوشش حمدی بن عبدالمجید سلفی، مرسول.

١٤٠٤ق/١٩٨٣م.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، ١٤١٥ق.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت، ١٤٠٧ق.

همو، جامع البیان (تفسیر)، بیروت، ١٤٠٥ق.

طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، به کوشش حسن موسوی خراسان، نجف، ١٣٧٩ق.

طیالسی، سلیمان بن داوود، المسند، بیروت، دارالمعرفه.

عبدالرزاق صنعانی، المصنف، به کوشش حبیب الرحمان اعظمی، بیروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.

عراقی، عبدالرحیم، الاربعین العشاریه، به کوشش بدر عبدالله البدر، بیروت، ١٤١٣ق.

علامه حلّی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام، تهران، ١٣١٤ق.

عنه عتیق.

علی، جواد، المنفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت/بغداد، ١٩٦١م.

عیاشی، محمد، التفسیر، قم، ١٣٨٠-١٣٨١ق.

قوطفی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، به کوشش احمد عبدالعلیم بردونی، قاهره،

١٩١٢م.

کشی، محمد بن عمر، معرفة الرجال، اختیار طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد،

١٣٤٨.

کلبی، هشام بن محمد، جمنهرة النسب، به کوشش ناجی حسن، بیروت، ١٤٠٧ق/١٩٨٦م.

کلینی، محمد، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ١٣٩١ق.

محب الدین طبری، احمد بن عبدالله، الرياض النضرة، به کوشش عیسی حمیری، بیروت،

١٩٩٦م.

مزی، یوسف بن عبدالرحمان، تهذیب الکمال، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت، ١٤٠٠ق/

١٩٨٠م.

مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت،

١٣١٥ق/١٩٦٦م.

مسلم بن حجاج، الصحیح، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره، ١٩٥٥م.

همو، الکنی و الاسماء، به کوشش عبدالرحیم قشقری، مدینه، ١٤٠٤ق.

- مصعب زبیری، نسب قریش. به کوشش لوی پرووانسال، قاهره، ۱۹۸۲م.
- مفید، محمد بن محمد، الارشاد، قم، ۱۴۱۳ق.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، به کوشش کلمان هوار، پاریس، ۱۹۱۶م.
- مناوی، عبدالرئوف، التوقیف علی مهمات التعاریف، به کوشش محمد رضوان الدایة، بیروت / دمشق، ۱۴۱۰.
- نسایی، احمد بن شعیب، السنن الکبری، به کوشش عبدالغفار سلیمان بنداری و سید حسن کسروی، بیروت، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
- نوی، یحیی بن شرف، الاذکار، بیروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م.
- همو، تهذیب الاسماء و اللغات، بیروت، ۱۹۹۶م.
- همو، شرح صحیح مسلم، بیروت، ۱۳۹۲ق.
- همو، المجموع، به کوشش محمود مطرحی، بیروت، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.
- هیشمی، نورالدین، مجمع الزوائد، قاهره، ۱۳۵۶ق.
- یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- یحیی بن معین، التاريخ، روایت دوری، به کوشش عبدالله احمد حسن، بیروت، دارالقلم.

Barbier de Meynard, A.C., (Surnoms et surniquets dans la literature arabe'),

Journal Asiatique, 2nd serie, vol. 9, 1907.

Biblia hebraica, ed. R. Kittel & P. Kahle, Stuttgart, Württembergische

Bibelanstalt, 1937.

Broekelmann, C., *Arabische Grammatik*, Leipzig, Veb Verlag Enzyklopädie,

1962.

Gesenius, W., *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, ed. F. Brown

et al., Oxford, 1955.

Goldziher, I., Der Gebrauch der Kunja als Ehrenbezeichnung', in

Muhammedanische Studien. Vol. 1, 1889.

Lane, F.W., *Arabic - English Lexicon*, Edinburgh, Williams and Norgate, 1863.

Malti - Douglas, F., The Interrelationship of Onomastic Elements: Isms, din - names and kunyas in the Ninth - Century A.H., *Cahiers d'onomastique arabe*, 1981-1982.

Marin, M., 'Onomastica arabe en al - Andalus: ism 'alam y Kunya', *Al - Qantara*, vol. 4, 1983.

Muffic, Tewfik, Osobenosti upotrebe Kunye', *Prilozi za orientalnu filologiju istoriju jugoslavenskih naroda pod turskom vladavinom*, vol. 27, 1977.

Naimur - Rehman, M., 'The kunya names in Arabic', *Allahabad University Studies*, vol. 6, 1930.

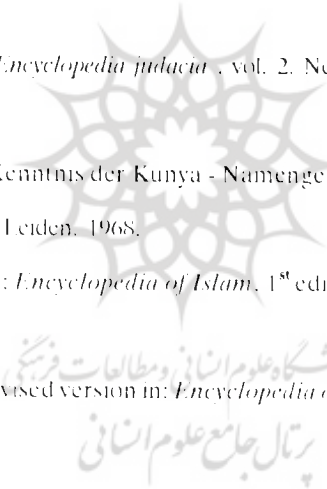
Reckendorf, H., *Die syntaktischen Verhältnisse des Arabischen*, Leiden, Brill, 1967.

Sarna, N.M., 'Abraham', in *Encyclopedia judaica*, vol. 2, New York, MacMillan, 1971.

Spitaler, A., Beiträge zur Kenntnis der Kunya - Namengebung, in: *Festschrift Werner Caskel*, ed. F. Grät, Leiden, 1968.

Wensinek, A.J., 'Kunya', in: *Encyclopedia of Islam*, 1st edition, vol. 4, reprint: Leiden, Brill, 1987.

_____, Kunya', revised version in: *Encyclopedia of Islam*, 2nd edition, vol. 5, Leiden, Brill, 1979.



پرتال جامع علوم انسانی
شهرت گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی